

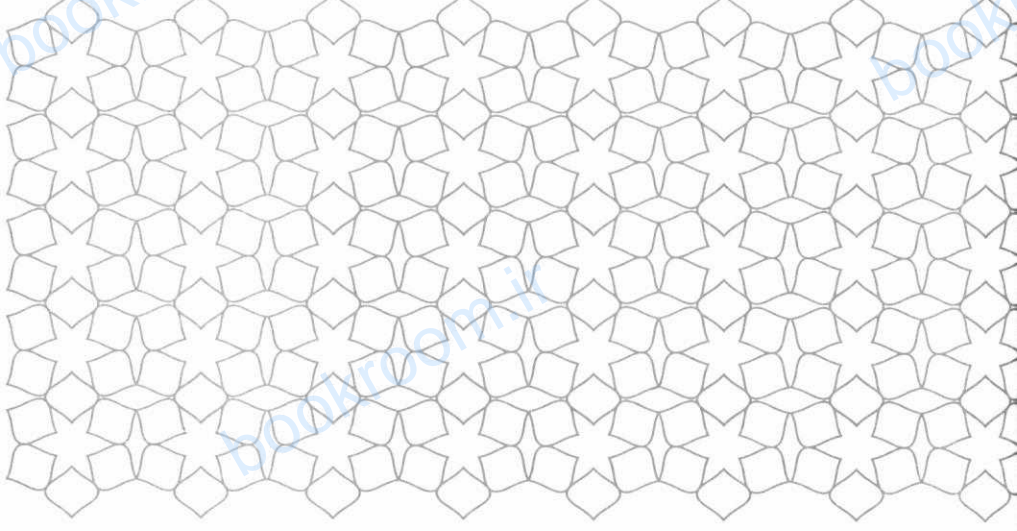
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ




تقديم به فرماندهی گمنامی که آرزوی شهادت در دلش  
شعله می کشید و به برکت نامش گرد هم آمدیم...



## خط مقدم



روایتی داستانی و مستند از تشکیل یگان موشکی ایران  
با محوریت زندگی شهید حسن طهرانی مقدم



۷	مقدمه
۱۱	پیش خط
۱۵	خط اول (خطی از آخربه اول)
۵۱	خط دوم (خطی از نقطه مبدأ)
۷۵	خط سوم (همگی به خط)
۱۳۹	خط چهارم (خط سوریه-لیبی)
۱۸۷	خط پنجم (خط آمد و رفت)
۲۲۱	خط ششم (خط شروع)
۲۵۷	خط هفتم (عبور از خط قرمز)
۲۷۹	خط هشتم (خط عمودی)
۳۱۹	خط نهم (خط کرمانشاه-بغداد)
۳۵۵	خط دهم (خط معکوس)
۳۹۵	خط یازدهم (خط میانبر)
۴۴۱	خط دوازدهم (خط نزولی)
۴۶۹	خط سیزدهم (خط ققنوسی)
۵۱۹	آلبوم تصاویر

اغلب زندگی‌ها ناصاف‌اند، بالا و پایین دارند، درّه و تپّه می‌شوند، دوز می‌خورند، گاهی برمی‌گردند سر جای اولشان. گاهی هم بعد از اوج و فرودها به نقطه‌ی مقبولی می‌رسند؛ اما گاهی زندگی بعضی‌ها طوری اوج می‌گیرد که قدم‌ها به دیدن نقطه‌ی بالایی‌اش نمی‌رسد.



خط زندگی حسن طهرانی مقدم پراز حادثه است. پراز بالا و پایین‌های ناگهانی و حساس. پراز موانع پیچیده. پراز «نمی‌توانی»‌ها و دیگر «نمی‌شود»‌ها. پراز جمله‌ی «اینجا دیگر آخر خط است.» پراز سنگ‌هایی که جلوی پایش افتاده و موانعی که جلوی راهش سبز شده؛ اما همه را گذرانده. هیچ‌وقت نایستاده و توقف نکرده است. هیچ‌وقت شیبش منفی نشده و هیچ‌وقت برای بالرفتن، بر دیگران سوار نشده. همین‌ها بوده که خدا هم انگار به خط زندگی‌اش برکت داده. هرچه به انتها نزدیک‌تر شده، خط زندگی‌اش هم مثل موشک اوج گرفته و بالاتر رفته. آن قدر بالا که قدم‌ها به دیدن نقطه‌ی بالایی‌اش نمی‌رسد.

این کتاب برشی است مستند از میانه‌ی خط زندگی حسن طهرانی مقدم به دور از تخیل و رؤیایپردازی‌های نویسنده‌گی. از مرداد سال ۶۳ تا دی سال ۶۵: مقطعی که اتفاقاً پراست از حادثه و موانع پیچیده. پراز «نمی‌توانی»ها و دیگر «نمی‌شود»ها. پراز جمله‌ی «اینجا دیگر آخر خط است.»

### چند خطی به عنوان مقدمه‌ی چاپ جدید:

روزی که تهران از رفتن حسن آقای طهرانی مقدم به خودش لرزید، من تهران نبودم. حتی ایران هم نبودم. خبر را با چند روز تأخیر خواندم و چون ایشان را نمی‌شناختم، فاتحه‌ای فرستادم و رد شدم. چند ماه بعد که برگشتم ایران، به واسطه‌ی کتاب قبلی‌ام که برای شهیدی از مجموعه‌ی موشکی نوشته بودم. دعوت به این کار شدم. کار برای شهیدی که نمی‌شناختمش. شاید برای نوشتن زندگی‌نامه‌ای کوتاه که در اولین سالگرد شهید چاپ و توزیع شود. اما ماجرا پیچیده‌تر از این حرف‌ها بود. هر دوشنبه که مهمان خانواده‌ی طهرانی مقدم می‌شدم و هر روز که مصاحبه‌های انجام شده با دوستان و هم‌زمان را می‌خواندم، بیشتر به این نتیجه می‌رسیدم که من و حسن آقا حالا حالاها همسفریم و کاری هم به سالگرد و این‌ها نداریم!

برای جمع‌آوری اطلاعات و انجام مصاحبه‌ها، برادر بزرگوام جناب آقای پیکانی نُه سال زمان گذاشته بود؛ یعنی سال‌ها درباره‌ی تولد و بالندگی موشکی تحقیق کرده بود و بعد از شهادت حسن آقا هم با همه درباره‌ی او حرف زده بود. نامنصفانه‌ترین کار همین بود که من به عجله و شتاب قلم را به نمی از این دریا خیس کنم و روی

کاغذ بکشم؛ لذا نافرمانی پیشه کردم و ماجرای سالگرد را بی خیال شدم و برای اینکه ذهن خواننده را با روایت تمام عمر پنجاه و دو ساله و پربرت حسن آقا به نسیمی از وجود ایشان مهمان نکنم، فقط دو سال از زندگی اش را انتخاب کردم.

شاید بتوانم دست مخاطبم را بگیرم و نزدیک تر ببرم تا با هم در ساحل این زندگی قدم بزنیم. آن قدر نزدیک بشویم که گاهی موج های بلندش پاهای تفکر و تصمیممان را هم خیس کند.

کتاب را که نوشتم، دیدم که فقط دو سال از زندگی یک نفر نیست. داستانی است واقعی از تلاشی دسته جمعی و جهادی در روزهای ناامیدی و بحران. نسخه ای که برای همه ی اعصار و همه ی ملت ها قابل استفاده است.

نگارش کتاب بیش از یک سال طول کشید و قبل از چاپ خیلی ها آن را خواندند. بارها با نظرات افرادی که در پیشبرد داستان کتاب دخیل بودند، ویرایش شد و عاقبت سال ۹۳ توسط انتشارات «تعالی اندیشه» به چاپ رسید. با مشکلاتی که پیش آمد، سال ۹۴ انتشارات «منظومه شمسی» ادامه ی چاپ کتاب را به عهده گرفت و با همین توزیع کج دار و مریش توانست مخاطبان خوبی برای کتاب دست و پا کند. اما بعد از منتخب شدن کتاب در هفدهمین دوره ی انتخاب بهترین کتاب دفاع مقدس، دیگر سیاق قبلی پاسخ گوی انتظارات مخاطبان و علاقه مندان کتاب نبود. ناگزیر شدیم که دوباره عروسش کنیم! خواستگاران زیادی آمدند و رفتند. دست آخر، مؤسسه ی فرهنگی «شهید کاظمی» را به جهت سبقه ی کار جهادی و حرفه ای خوبی

که در زمینه‌ی نشر و توزیع کتاب‌هایی از این دست داشتند، انتخاب کردیم. دستی به سروروی کتاب کشیدیم، دوباره خریدارانه نگاهش کردیم، اشکالاتی را که در این چند سال خوانندگان تیزبین کتاب مطرح کرده بودند، برطرف کردیم و با سلام و صلوات بدرقه‌اش کردیم. باشد که خانه‌ی جدید، سکوی پرتاب خوبی برایش باشد و بنشیند به جان مخاطبانی که ای کاش اگر جایی پای تفکر و تصمیمشان خیس شد، ما را هم از دعا بی نصیب نگذارند!

فائضه غفارحدادی

مهر ۱۳۹۷